

## با پروفیسور انوشیروان هدایت پس از ۶

# فقط یک وصیت برای پزشکان دارم

**■ حمیده طاهری**

اگر فقط عاشق پزشکی هستید، بیایید. اگر اصرار پدر و مادرتان شما را مجبور می‌کند که پزشک شوید یا انگیزه مادی شما را به این راه می‌کشاند، لطفاً نیاپید. پزشکی را باید دوست داشت و عاشقش بود. راه‌های بهتری برای پول درآوردن هست و عنوان دکتر هم ماشاا... تا دلنای بخواید در سایر رشته‌ها فراوان شده، پزشکی عشق می‌خواهد و عشق... من حالا در ۸۶ سالگی ام فقط یک وصیت برای پزشکان دارم اینکه بیمار رامعاینه کنید.

این جمله ای بود که پروفیسور هدایت به شدت بر آن تاکید داشت. دلخوری او از پزشکانی که طب بالینی را فراموش کرده اند و هر روز به تکنولوژی های تشخیصی وابسته تر می شوند. انوشیروان هدایت ۸۶ سال پیش به دنیا آمد پسری از خانواده مشهور هدایت ها که ریشه شان به ۲۰۰ سال برمی گشت و شاعران و نویسندگان مشهوری در خاندان آنها وجود داشت. اما او به اصرار پدر وارد رشته پزشکی شد و بعد چنان شیفته شخصیت پرفیسور عدل شد که راه او را ادامه داد. هدایت همچون استاد دوست داشتی اش سهم زیادی در پیشرفت جراحی ایران دارد. او یکی از آخرین شاگردان مستقیم پرفیسور عدل بزرگ است. گنجینه ای گران قیمت از تاریخ شفاهی جراحی در ایران. وی پایه گذار بخش جراحی بیمارستان شریعی بوده و اکنون در کسوت یک جراح پیشکسوت، همکاران و بیماران را همراهی می کند.

ما مصحبت مردی شدیم که یکی از خوشنام ترین جراحان ایران است. او یکی از آخرین شاگردان پروفیسور عدل بزرگ است. مردی که بنیان گذار جراحی نوین در ایران است. عدل نسلی از جراحان بی نظیری را تربیت کرد و سهم بی ماندی در توسعه، رشد و پیشرفت جراحی در ایران دارد. دکتر انوشیروان هدایت از جمله کسانی است که تمام عمرش را برای جراحی کشور هزینه کرد. او نمونه بی ماندی از پزشکانی بود که طی بیش از ۶۰ سال طبابت هیچ وقت مطب خصوصی نداشت، از بنیان گذاران بیمارستان شریعی تهران که در حال حاضر به یکی از قطب های قدرتمند پزشکی ایران تبدیل شده است. هدایت می گوید: «من تا سال ۱۳۸۰ در بیمارستان دکتر شریعی بودم و در سن ۷۰ سالگی بازنشسته شدم. من نمی توانستم راجع به پول با مریض صحبت کنم. من هیچ وقت درگیر مادیات نبودم. برابم همین قدر که لباسی مناسب، ۳ وعده غذا، منزلی برای زندگی و اتومبیلی برای رفت و آمد داشته باشم، کفایت می کرد.»

دکتر هدایت به سختی راضی به مصاحبه شد اما با همان سعه صدر و صبوری معروفش جوابگوی سوالاتمان بود.

**■ آقای دکتر اگر یک بیت شعر بخوانید برای ما بخوانید که خیلی دوستش دارید، چه شعری خواهد بود؟**

◀ گر طیبانه بیایی به سر بالینم  
به دو عالم ندم لذت بیماری را  
در این بیت شعر هم اخلاقی پزشکی هست و هم توامان حس عاشقانه.

**■ تعریف شما از طیبانه چیست؟**

◀ یعنی بیمارش را واقعا دوست داشته باشد و تاجایی که می تواند در رفیع رنج بیمارش بکوشد.

**■ شما خودتان را طیب می دانید؟**

◀ من بیمارم را دوست دارم و همیشه حتی تا امروز نسبت به آنها احساس مسوولیت می کنم اما نمی دانم طیب هستم یا فقط پزشک.

**■ اگر به گذشته برگردید دوباره پزشکی را انتخاب می کنید؟**

◀ بله قطعاً، من دنیای خدمت کردن به مردم را از این طریق شناختم و همیشه خدمت به مردم برایم جذاب بوده. قطعاً اگر دوباره بخوام مسیرم را انتخاب کنم، انتخابم پزشکی خواهد بود.

**■ خیلی ها از شما راجع به محل تولد و تاریخ تولد و دوران کودکی پرسیدند و اگر اندکی در فضای مجازی گشت و گذار کنیم این مطالب وجود دارد. برای مثال اینکه شما متولد سال ۱۳۱۰ در شهر مشهد هستید و به دلیل شغل پدرتان دائم در سفر بودید و در نهایت وقتی کلاس سوم ابتدایی بودید به تهران برگشتید. قدیمی ترین خاطره کودکی تان را به یاد دارید؟**

◀ وقتی که ۲ سال و اندی بودم ما به واسطه شغل پدر در شیراز مستقر بودیم. قدیمی ترین خاطره ای که از کودکی یادم است مربوط به همان دوران است. ما در خانه ای اسکان داشتیم که یک حیاط خیلی بزرگ داشت و من وقتی از پنجره داخل حیاط را نگاه می کردم همیشه این حس در من به وجود می آمد که گویا سگی قرار است از میان درختان این حیاط به من حمله کند. البته که در واقع سگی هم وجود خارجی نداشت و این فقط تصویری بود که به واسطه بیماری و تبی که گویا داشتم در من به وجود آمده بود.

**■ شغل پدرتان چه بود آقای دکتر؟**

◀ پدرم در اصل قاضی بودند اما به دلایلی به ایشان شغل معاون استاندار فارس و فرماندار شهر شیراز پیشنهاد شد و ایشان هم قبول کردند. ما تا ۵ سالگی در شیراز بودیم و بعد دوباره از طرف دادگستری کار قضایی در مشهد به ایشان پیشنهاد شد و باز ما به آن شهر عزیمت کردیم. نطفه من در تهران بسته شد و در همان زمانی که مادرم من را باردار بودند به واسطه شغل پدرم عازم مشهد شدند و من در شهر مشهد متولد شدم و باز به فاصله چند سال دوباره به آن شهر برگشته بودیم.

**■ پس زندگی مرفه و خوبی داشتید؟**

◀ یک زندگی عادی بود. ما ۴ پسر و ۱ دختر و در مجموع ۵ فرزند عضو خانواده هدایت بودیم.

**■ روز اول مدرسه خاطر تان هست؟**

◀ بله، خیلی خوب، در آن زمان قبل از ۷ سالگی به کسی اجازه ورود به مدرسه نمی دادند چون قانون بود. من متولد تیر ۱۳۱۰ هستم. یک روز در بهار پدرم همراه دوستانش قرار بود بروند به آبشار معروفی در مشهد برای تفریح. من اصرار کردم که با ایشان بروم اما خب چون فضای آنجا مناسب کودک نبود، پدرم نپذیرفتند. در عوض به ایشان عرض کردم که اگر قرار نیست من را با خود ببرید پس کلاس کنید که من شنبه بروم مدرسه. آن زمان حدود ۶ ماهی از سال تحصیلی گذشته بود و من هنوز وارد ۷ سال نشده بودم؛ یعنی قرار بود که مهر آن سال وارد مدرسه ابتدایی شوم. در این سفر رئیس معارفه که عضو وزارت فرهنگ بودند هم با ایشان همسفر بودند. پدر گفتند که صحبت می کنند که بروم مدرسه. خلاصه به واسطه جایگاهی که پدرم داشتند من همان شنبه وارد مدرسه شدم.

**■ شغل پدرتان سخت نبود؟**

◀ خب بچه های دیگر کلی درس خوانده بودند اما من هنوز باید از الفبا شروع می کردم. خانم معلم هم به بچه ها درس می دادند و در عین حال با من هم به صورت جداگانه کار می کردند. البته جزو سوابق تحصیلم به حساب نیامد ولی وقتی مهر همان سال وارد کلاس اول شدم، از بچه های دیگر بسیار جلوتر بودم اما قسمت جالبش این بود که من همان ابتدای ورودم به مدرسه برای برادرم که آن زمان دانشکده فنی می رفت یک نامه نوشتم و این شد که خاطره مدرسه رفتم کاملاً در ذهنم باقی ماند. ما ۴ سال در مشهد اقامت داشتیم و بعد دوباره به واسطه شغل پدر ۹ ماه عازم تبریز شدیم و در نهایت وقتی کلاس سوم ابتدایی بودم، آمدیم تهران و تا آخر هم در همین شهر باقی ماندیم.

**■ برایتان سخت نبود که همیشه در سفر بودید؟ به درستان آسیب وارد نمی کرد؟**

◀ آسیب که نه، ولی اتفاق خاصی که برایم در آن دوران مدرسه افتاد این بود که معلوم نمی گذاشتند با دست چپ بنویسم چون من چپ دست بودم اما آن دوره گویا ممنوع بود که کسی با دست چپ بنویسد. ابتدا برایم سخت بود ولی وقتی که راه افتادم همه چیز بهتر شد و بعدها فهمیدم این راست نویسی اجباری چه لطف بزرگی در حکم بوده چون من همه کارهایم را با دست چپ انجام می دادم و فقط نوشتنم با دست راست بود و بعدها این مهارت در گرفتن خودکار و دقت با دست غیر تخصصی باعث شد که در جراحی دقتی ویژه داشته باشم و با هر دو دست به راحتی اعمال جراحی را انجام بدهم.



### برش

سمت های اجرایی (گذشته تاکنون)

۱- عضو شورای پژوهشی دانشکده پزشکی از سال ۷۸-۱۳۷۷  
- شورای اجرایی گروه جراحی (پس از انقلاب)  
۳- مدیر گروه لوکال (پس از پایان تحصیلات تاکنون)  
۴- بررسی مدارک تحصیلی تخصصی جراحی خارج کشور همکار با وزارت بهداشت  
۵- رئیس بخش جراحی عمومی از سال ۱۳۵۷ تاکنون  
۶- کارشناس نظام پزشکی از سال ۱۳۷۱ تاکنون  
۷- کارشناس پزشکی قانونی ۸- عضو هیئت ممکنه و ارزشیابی بود جراحی (۲۵ دوره)  
۹- عضو هیئت تحریریه مجله دانشکده پزشکی  
۱۰- تجهیز و راه اندازی بیمارستان شریعی  
۱۱- عضو هیئت تحریریه جامعه جراحان ایران (از بدو تأسیس - پنج دوره دبیر علمی کنگره)

دکتر انوشیروان هدایت در سال ۱۳۱۰ متولد شد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان فیروز بهرام آغاز کرد و در سال ۱۳۲۹ موفق به اخذ مدرک دیپلم شد. تحصیلات عالی خود را در سال ۱۳۲۹ در رشته پزشکی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران آغاز کرد و در سال ۱۳۳۵ فارغ التحصیل شد. وی در سال ۱۳۳۹ موفق به اخذ درجه تخصصی گردید. وی دوره های تکمیلی فرصت مطالعاتی را در دانشکده بیمارستان ساپتیریه دانشگاه پاریس (کشور فرانسه) گذراند. ایشان اکنون به عنوان عضو هیئت علمی و دانشیار گروه جراحی در بخش جراحی بیمارستان شریعی مشغول به کاری باشند. افتخارات: ۱- اولین عضو ممتاز دانشکده پزشکی تهران ۲- لوح تقدیر از ریاست جمهوری وقت ۳- پلاک لوح تقدیر در جشنواره ۱۳۷۹ ابن سینا در رشته آموزش



**■ اولین باری بود که روپوش سفید پوشیدید و به بیمارستان رفتید را چطور، به خاطر می آورید؟**

◀ البته ما در آزمایشگاه ها هم روپوش سفید می پوشیدیم یا مثلاً انگل شناسی یا یک درس فیزیوپاتولوژی که حیوانات را آنجا تشریح می کردیم اما وقتی به بخش های جراحی رفتیم برای اولین بار با این مساله روبرو شدیم. بخش های جراحی متعدد بود و همه از الف تا ی تقسیم بندی می شدند و من هم «هدایت» همیشه نفر آخر بودم. بیمارستان سینا، بیمارستان هزار تختخوابی و بیمارستان رازی بخش جراحی بسیار خوبی داشتند. دکتر هنجن که تحصیل کرده آلمان بود، جراح بسیار خوبی بود که در خدمت ایشان بودیم و دوره جراحی را به مدت ۲ سال گذراندم. در بخش داخلی هم به بیمارستان وزیري رفتم که دکتر مظهار، استاد بسیار بزرگوار و از هر نظر بی نظیر آنجا بود. سپس رشته های مختلف با زمان های کوتاه تر مانند اطفال، زنان، پوست، چشم، گوش و حلق و بینی و... که استادان بسیار معروفی آنها را درس می دادند که از معروف ترین آنها پروفیسور شمس واقعا استادی نمونه بود. پروفیسور شمس معروف بود که آنقدر دقیق است که همه ساعت خودشان را با ساعت ۶:۳۰ دقیقه صبح (زمان ورود وی به بیمارستان قزاقی) میزان می کردند.

باید ساعت ۷ صبح سر کلاس می بودیم. حال شما فکر کنید با وسایل نقلیه آن زمان من از بالای پیچ شمیران می آمدم به دروازه قزوین. به هر صورت این دوره را گذراندم و بعد از آن دوره انترنی آغاز شد که جراحی داخلی اجباری بود. رشته های دیگر را هم به میل خودمان می توانستیم انتخاب کنیم و پس از آن هم امتحان دستیاری دادم.

به نظر شما یک پزشک نباید طب بالینی را فراموش کند؟ ایداً چون بالین اصل طب است و دستگاه های تشخیصی در حقیقت کمکی هستند که تشخیص را تکمیل می کند. بیمارستان تحولات عظیمی پیدا کرده، مثلاً در قدیم اگر کسی آنفاکتوس (سنگه قلبی) می کرد یک شربت گیاهی

**■ روز اولی که وارد دانشکده پزشکی شدیم، آن سرسرای بزرگ که هنوز هم هست ایستادیم، یک سالن آمفی تاتری هم بود که نام آن را دکتر فرهاد گذاشته بودند (نام جدیدش را نمی دانم) و بعدها که سالن این سینا را ساختند، چنان دیگر از آن استفاده نمی شود. صبح روز اولی که به کلاس رفتیم، استادها آمدند و همانند دوران دبیرستان به آنها گفتیم ما را نصیحت کنید. آقایان هم واقعا نصیحتی کردند که پزشکی کار سختی است و باید به مردم خدمت کنید. بعد از ظهر همان روز درس آناتومی داشتیم. مرحوم دکتر گنج بخش استاد آناتومی بود. وارد کلاس شد و گفت: «ابتدا قبول شدن آقایان را در دانشکده پزشکی تبریک می گویم و ثانیا استخوان «چنبر» و استخوان...» و شروع کرد به درس دادن. حال ما هم دائم تکرار می کردیم که آقا نصیحت آقا نصیحت که وی زار بر نصیحت نرفت و شروع کرد به درس دادن. آن زمان بود که ما تازه فهمیدیم که دانشجو شدیم، درس می خوانیم و اینجا دیگر دبیرستان نیست که شیطنت کنیم.**

**■ شدید را یادتان هست؟**

◀ روز اولی که وارد دانشکده پزشکی شدم، آن سرسرای بزرگ که هنوز هم هست ایستادیم، یک سالن آمفی تاتری هم بود که نام آن را دکتر فرهاد گذاشته بودند (نام جدیدش را نمی دانم) و بعدها که سالن این سینا را ساختند، چنان دیگر از آن استفاده نمی شود. صبح روز اولی که به کلاس رفتیم، استادها آمدند و همانند دوران دبیرستان به آنها گفتیم ما را نصیحت کنید. آقایان هم واقعا نصیحتی کردند که پزشکی کار سختی است و باید به مردم خدمت کنید. بعد از ظهر همان روز درس آناتومی داشتیم. مرحوم دکتر گنج بخش استاد آناتومی بود. وارد کلاس شد و گفت: «ابتدا قبول شدن آقایان را در دانشکده پزشکی تبریک می گویم و ثانیا استخوان «چنبر» و استخوان...» و شروع کرد به درس دادن. حال ما هم دائم تکرار می کردیم که آقا نصیحت آقا نصیحت که وی زار بر نصیحت نرفت و شروع کرد به درس دادن. آن زمان بود که ما تازه فهمیدیم که دانشجو شدیم، درس می خوانیم و اینجا دیگر دبیرستان نیست که شیطنت کنیم.

**■ در خانواده تان به ارث رسیده بود چرا سراغ ادبیات نرفتید؟**

◀ واقعت پدر من دوست نداشت که من دنبال ادبیات بروم. من خودم ادبیات دوست داشتم ولی ایشان می گفتند که در نهایت قرار است چه کاره بشوی یا کارمند دولت می شوی یا دبیر دبیرستان چون کار دیگری برای این رشته در واقع وجود نداشت. خیلی اصرار داشتند که فرزندانشان تحصیلات علمی و تکنیکی داشته باشند. برادر بزرگم رشته فنی را ادامه داد.

**■ در خانواده کسی سراغ ادبیات نرفت؟**

◀ برادر دیگرم اما ادبیات دوست داشتند و در فرصتی که به واسطه سفر به یک ماموریت برای ایشان پیش آمده بود از فرصت استفاده کردند و دروس ادبی را خواندند و حقوق قبول شدند. نوبت که به من رسید خب من ریاضیاتم خیلی خوب بود. در آن زمان یازدهم یا همان پنجم متوسطه یک امتحان نهایی داشت. باید امتحان نهایی می دادیم و اگر قبول می شدیم، می توانستیم انتخاب رشته کنیم. آن زمان ۳ رشته ریاضی، طبیعی و ادبیات وجود داشت. من رشته ریاضی را انتخاب کردم. تمام طول تحصیلم در دبیرستان

فیروز بهرام سپری شد در خیابان مهاجریه سر خیابان قوام السلطنه یا سی تیر فعلی این مدرسه هنوز هم پابرجاست و اکنون به میراث فرهنگی تبدیل شده است. کلاس ۱۲ ریاضی را این دبیرستان نداشت من مجبور شدم بروم دبیرستان دیگر. به همین خاطر به مدرسه دیگری که مشهور بود، رفتم اما به دبیرستان فیروز بهرام بازگشتم و در آنجا در کلاس ششم طبیعی مشغول به تحصیل شدم. دانشکده پزشکی بهترین گزینه ششم طبیعی بود. این گونه شد که دانشکده پزشکی را انتخاب کردم و در سال ۱۳۲۹ وارد دانشگاه تهران شدم.

**■ پس علاقه شما به پزشکی و ادامه این مسیر یک اتفاق بود که در زندگی تان افتاد؟**

◀ بله، برادرم و عموم هم هر دو مهندس بودند اما چون نتوانستیم شرایط مدرسه جدید را بپذیریم و از محیطش خوش نیامد ناچار به مدرسه فیروز بهرام بازگشتم و آنجا دیگر بالاترین گزینه برای

